

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال سیزدهم، شماره ۵۲، پاییز ۱۴۰۱

صفحات ۱۰۹-۱۳۲

مراحل بازگشت به اصل در ادبیات عرفانی و چگونگی واصل شدن به آن با تأکید بر دیدگاه مولانا

سیده فاطمه ساداتی طباطبائی^۱

سید ابوالقاسم حسینی ژرفا^۲

چکیده

از منظر عرفان، بازگشت به اصل، حرکتی تعالی‌بخش برای رهایی از خودبیگانگی و وصول به سرچشمه حقیقی انسانیت است. از دیدگاه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی طی مسیر تکامل در دو مقام تبتل و فنا به تدریج صورت می‌گیرد. در شرح این مسیر مقام تبتل و فنا، اصل و منشاء انسان، جدایی از اصل، هجران، فقر، عشق و اشتیاق به بازگشت، چگونگی سیر و سلوک روحانی و طی مراحل تکامل، گردش در قوس نزول و صعود، درک وحدت و جود، مرحله وصل به حق تعالی و بقای بعد از فنا که به بهترین و زیباترین وجه در لباس داستان‌های زیبا در مثنوی بیان شده مورد بحث قرار گرفته و نشان داده شده است که در مسیری که سالک به تهذیب نفس و تزکیه خود می‌پردازد بایستی مراحل و مقاماتی مانند توکل، صبر، شکر، خوف و رجا، شادی و غم (قبض و بسط) را کسب کند تا به سر منزل مقصود برسد.

واژگان کلیدی: تبتل، فنا، قوس نزول و صعود، وحدت و جود، بازگشت به اصل، مولوی.

۱. دانشجوی دکتری حکمت هنر دینی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. دانشیار گروه دین و هنر، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

تاریخ پذیرش

۱۴۰۴/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت

۱۴۰۴/۸/۵

۱- مقدمه

واکاوی متون عرفانی، پرده از گرایشی نهادینه در انسان به سوی «وطن اصلی» برمی‌دارد. در گستره ادبیات عرفانی، مفهوم بازگشت به آن دیار فراموش‌ناشدنی، در قالب حسرت هبوط و اشتیاق صعود جلوه‌گر شده است. بی‌تردید، مسئله «بازگشت به اصل» از چنان جایگاه درخشان و ژرفی برخوردار است که افکار شمار بسیاری از عارفان را به خود جلب کرده است. از نگاه عرفان، این بازگشت، همانا فراروی از خودبیگانگی و رسیدن به مبدأ اصیل انسانی است. خداوند حکیم عشق و شوق به کمالات و توجه به غایات را در موجودات به ودیعه گذاشته تا درجات کمال را به پیمایند و در نهایت به غایت‌الغایات منتهی شوند؛ چنان که در آیه ۱۵ سوره شوری می‌فرماید «الا الی الله تصیر الامور».

این پرسش بنیادین که «موطن اصلی انسان کجاست» و «چگونه از آن جدا افتاده است»، همواره ذهن بشر پرسشگر را به خود مشغول کرده است. در کنار این حقیقت، اشتیاق و آرزوی بازگشت به آن موطن، واقعیتی انکارناپذیر در نهاد آدمی است. انسان جستجوگر، با همین انگیزه، همواره در پی شناخت خاستگاه نخستین خویش بوده و زندگی باارزش خود را در پرتو این نگرش شکل می‌دهد. حرکت از خود تا رسیدن به خدا برای مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مشهور به مولوی در دو مقام تبیل و فنا اما به تدریج صورت می‌گیرد و شامل مراحل گوناگون از قبیل اصل و منشأ انسان، جدایی از اصل، هجران، فقر، عشق و اشتیاق به بازگشت، چگونگی سیر و سلوک روحانی و طی مراحل تکامل، گردش در قوس نزول و صعود، درک وحدت وجود، مرحله وصل به حق تعالی و بقای بعد از فنا می‌باشد که به بهترین و زیباترین وجه در لباس داستان‌های زیبا در مثنوی بیان شده است.

مولانا خود در مقدمه مثنوی گوید: «هذا کتاب المثنوی، و هو اصول اصول، فی کشف اسرار الوصول و الیقین... بنابراین کتاب مثنوی طریقی برای کشف اسرار وصول به حق و یقین است. طی نمودن این مدارج کمال، آداب و دستوراتی دارد که سالک و طالب می‌تواند همراه مولوی آن را تا با فنون مستوری به کار گیرد.

دکتر زرین کوب (۱۳۷۵، ۹) اظهار می‌نماید که «مقام تبّتل در زبان قرآن کریم (۸/۷۳) عبارت از انقطاع از دنیا است تا مرتبه فنا که رهایی از خودی و انقطاع از کل ماسوی است. سپس در بیان طی این طریق می‌گوید «مسیر این سلوک از قطع پیوند با تعلقات خودی آغاز می‌شود و تا قطع پیوند با خودی ادامه می‌یابد و این هم زبده مضمون مثنوی و هم خلاصه حیات مولاناست.

تنها ابیاتی که به خط خود مولانا نوشته شده (مولوی، ۱۳۵۷، ۵۱؛ فروزانفر، ۱۳۵۴، ۱۵۸) هیجده بیت آغازین دفتر اول است که به نی‌نامه مشهور است. بقیه مثنوی را مولانا فرموده و حسام‌الدین و سایر مریدان می‌نوشتند و بعد برای مولانا می‌خواندند. نی‌نامه چکیده‌ای است از همه کتاب مثنوی و به عبارت دیگر همه مثنوی گسترش و شرح و توضیح ۱۸ بیت اول مثنوی است. در مثنوی همه چیز از حکایت و شکایت نی آغاز می‌شود:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند

۱-۱- هدف و ضرورت پژوهش

ضرورت انجام پژوهش در این حوزه از آن‌جا ناشی می‌شود که مفاهیم بنیادین عرفان اسلامی، به‌ویژه در منظومه فکری مولانا، همواره از منظر هستی‌شناختی و روان‌شناختی مورد توجه بوده‌اند؛ اما مسیر تجلی این مفاهیم در مراحل عملی سلوک (مانند تبّتل و فنا) نیازمند تبیین ساختارمندتری است. در عصر حاضر که انسان مدرن با معضلاتی چون خودیگانگی (Alienation)، جستجوی معنا، و احساس هجران از خویشتن واقعی مواجه است، بازگشت به اندیشه‌های عارفان بزرگ، راهکاری معتبر برای بازیابی اصالت انسانی ارائه می‌دهد.

مولانا، با استفاده از زبان نمادین و داستان‌های بدیع در مثنوی، این مسیر پیچیده را برای سالک ترسیم کرده است. با این حال، نظام‌مندی مراحل سیر و سلوک (از جمله کسب مقامات توکل، صبر، خوف و رجا) که در این پژوهش مورد تأکید قرار گرفته، اغلب به صورت پراکنده و تفسیری بررسی شده است. لذا، این پژوهش با هدف ساماندهی و ارائه یک مدل تحلیلی از مراحل طی شده در قوس صعود سالک، از لحظه جدایی از اصل تا

مرحله بقا بعد از فنا، به عنوان یک ضرورت علمی و کاربردی در فهم عملی عرفان مولانا مطرح می‌گردد. این پژوهش به پر کردن شکاف موجود میان تفسیر نظری مقامات عرفانی و کاربرد عملی آن‌ها در زندگی معاصر کمک خواهد کرد. هدف اصلی این پژوهش، واکاوی و ترسیم دقیق مسیر سیر و سلوک روحانی در اندیشه مولانا، با تمرکز بر نقش‌های محوری در فرآیند بازگشت به اصل است.

۱-۲- روش و سوالات پژوهش

این پژوهش از رویکرد کیفی پیروی می‌کند و نوع پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. هدف از آن توصیف دقیق ساختارها و مفاهیم عرفانی در متن مثنوی و سپس تحلیل روابط و تلازمات میان آن‌هاست. روش اصلی در پژوهش حاضر، تفسیری-هرمونوتیکی است و به محقق اجازه می‌دهد تا با اتکا به زبان، نمادها و داستان‌های مولانا در مثنوی، لایه‌های پنهان و اسرار وصول را کشف و معنا کند. همچنین، استفاده از دیدگاه مفسران برجسته عرفان نشان‌دهنده به‌کارگیری روش تحلیل محتوای کیفی با رویکرد مقایسه‌ای، تأییدی در کنار تفسیر متن اصلی است. منبع اصلی، متن کامل مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است و از منابع ثانویه چون آثار تفسیری و تحلیلی برجسته در حوزه عرفان مولانا هم استفاده شده است. داده‌های گردآوری شده (ابیات و تفاسیر) از طریق روش تحلیل محتوای کیفی تحلیل خواهند شد.

پژوهش حاضر در تلاش است تا به سوالات زیر پاسخ دهد:

مسیر سیر و سلوک روحانی در مثنوی مولوی، چه مراحل را شامل می‌شود و چگونه این مراحل، غلبه بر خودبیگانگی و وصول به مبدأ اصیل انسانی را تبیین می‌کنند؟
مفهوم هجران و انگیزه بازگشت به اصل (فقر و عشق) در مثنوی بر چه مبانی هستی‌شناختی استوار است؟

دست‌یابی به نتایج نهایی سلوک، یعنی درک وحدت و جود و بقای بعد از فنا، مستلزم

پیمودن چه فرآیندی است؟

۱-۳- پیشینه پژوهش

«بررسی تطبیقی مضمون بازگشت به اصل در ادبیات عرفانی جهان» (۱۳۸۴) از جمله پژوهش‌های ارزشمندی است که در موضوع بازگشت به اصل در ادبیات صورت گرفته است. نویسندگان در این تحقیق ابتدا بازگشت به اصل در مکاتب مختلف را مورد بررسی قرار داده و سپس به بازگشت به اصل در عرفان اسلامی و ادبیات فارسی پرداخته‌اند. مقایسه نظرگاه‌های شش چهره عرفانی در ادبیات پنج زبان زنده دنیا، ارزشمندترین قسمت این پژوهش است که شامل نظریه‌های مولوی هم می‌شود. نویسندگان در این مقایسه به این نتیجه رسیده‌اند که با این‌که جهان بینی ناکراتسی بر مکتب الهی مسیحی و دیدگاه ابن عربی و مولوی بر مکتب الهی اسلامی و نظرگاه وینی، بلیک و امرسون بر اصالت طبیعت استوار است؛ همگی این شش نفر بر این عقیده‌اند که انسان در این جهان از حقیقت پاک و اصیل خود دور مانده و بازگشت به آن را می‌طلبد. بازگشت به اصل در واقع همان آرزوی وحدت روحی است که نتیجه عشق و ایمان است. (رک کسایان و همکاران ۱۳۸۴) این مقاله بعدها با همین موضوع توسط دانشگاه اصفهان در قالب کتابی به چاپ رسیده است.

«بررسی غربت انسان در اشعار مولانا» عنوان تحقیق دیگری است که عبدالرحیم عناقه و الهه کلاهدوز، سال ۱۳۸۹ در پژوهش‌های ادب عرفانی به چاپ رسانده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که: مولانا روح انسان را دارای اصلی ماورایی می‌داند و این مسأله را با اسامی مختلف در اشعارش نشان می‌دهد. وی بر آن است که همه روح‌ها در جهانی که هنوز آب و گل بر ارواح ریخته نشده بود یک گوهر بوده‌اند و در جهان پیشین این اتحاد را داشته‌اند و پس از آن بر اثر گناه آدم واقعه هبوط رخ می‌دهد و خود اثرات غم‌بار به دنبال می‌آورد.

مقاله دیگری نیز با عنوان «بررسی حس نوستالژی در مثنوی مولانا با نگرش به توابع شوق بازگشت» توسط قدمعلی سرامی و حوا مرغوب در سال ۹۴ به چاپ رسیده که با موضوع مورد نظر ما در ارتباط است. نوستالژی یا غم غربت همان حس دل‌تنگی شاعر یا نویسنده است، در فقدان چیزهایی از قبیل دوری از سرزمین مادری، میل حب‌الوطنی و...

که در موقعیت کنونی برای او در دسترس نیست. عرفان تماما نوستالژی است برای نمونه می‌توان به غم غربت و جدایی نی از اصل که نیستان نامیده می‌شود. سیر روح و نیز تنگنای جسم در آثار مولانا به این حس زیبا جلوه ویژه داده است.

در سیزدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی که در سال ۱۳۹۷ برگزار شده است، سمیرا رضانی هم مقاله‌ای با عنوان «عشق بازگشت به اصل در اشعار مولانا» چاپ کرده که بی‌ارتباط با موضوع تحقیق ما نیست. «نگاهی به وطن مألوف از دیدگاه مولانا بر اساس مثنوی» هم عنوان مقاله دیگری است که در موضوع بازگشت به اصل در سال ۱۳۹۸ به قلم کریمانی و هاشمی نوشته شده است.

در هیچ کدام از پژوهش‌های فوق به طور مشخص به مراحل بازگشت تأکید نشده است؛ ولی در مقاله حاضر با تلفیق مراحل سلوک و طریقت در نهایت رجعت تا انتها و رسیدن به وحدت وجود به صورت مرحله به مرحله و بر اساس مثنوی مولانا، بررسی و تحلیل می‌گردد.

۲- بحث و بررسی

در عرفان سخن از نقطه آغاز است و از مقصدی و از منازل و مراحل که به ترتیب سالک باید طی کند تا به سر منزل نهایی برسد. از نظر عارف بدون هیچ شائبه‌ای، «برای انسان، صراط وجود دارد و آن صراط را باید بییماید و مرحله به مرحله و منزل به منزل طی نماید و رسیدن به منزل بعدی بدون گذر کردن از منزل قبلی ناممکن است.» (مطهری ۱۳۶۷: ۸۵-۸۷)

بعضی‌ها معتقدند که در بیشتر موارد با معنی متداول و طبیعی قرآن تطبیق ندارد، به این معنی که می‌توان به روشنی دریافت که از عبارات قرآن بالأصله، آن مفاهیم و مضامین، به دست نمی‌آید. در این جا معنی تاویل تقریباً با همان "تفسیر به رأی" تطبیق می‌کند و از طریق پیامبر اسلام^(ص) اکیدا منع شده است. توضیح مطلب آنکه منطقی‌ترین و بارزترین مصداق تفسیر به رأی، تطبیق قرآن، با عقاید خاص و موضع‌گیری قبلی خویش است و

چنین عملی در مورد تأویلات عارفانه قرآن، به وضوح به چشم می‌خورد. بنابراین یک عارف در مرحله تعبیر، چنان که بر تجربه خود چیزهایی می‌افزاید و چیزهایی از آن کم می‌کند، در فرهنگ خود نیز دخل و تصرفی می‌کند و در حقیقت تعبیر ترکیبی است از عنصر تجربه و فرهنگ، و چنان که خاصیت هر ترکیبی دگرگون‌سازی عناصر است. در این جا هم این عمل، طبعاً پیش می‌آید و به همین دلیل یک انتظار بی‌جا و نامعقول است.

اگر بخواهیم در قلمرو تعبیرات و تأویلات عرفانی، دین را چنان که هست، بدون زیاده و نقصان داشته باشیم. (یثربی ۱۳۷۰: ۲۳۰-۲۲۹)

یکی از موارد اختلاف مهم میان عرفا و غیرعرفا، خصوصاً فقها، نظریه خاص عرفا درباره شریعت و طریقت و حقیقت است. عرفا و فقها متفق‌القول‌اند که شریعت، یعنی مقررات و احکام اسلامی مبنی بر یک سلسله حقایق و مصالح است، فقها معمولاً این مصالح را به اموری تفسیر می‌کنند که انسان را به سعادت، یعنی حد اعلای ممکن استفاده از مواهب مادی و معنوی می‌رسانند؛ ولی عرفا معتقدند که همه راه‌ها به خدا منتهی می‌شود و همه مصالح و حقایق از نوع شرایط و امکانات و وسایل و موجباتی هستند که انسان را به سوی خدا سوق می‌دهند.

روح ملکوتی انسان، در پی انس و وابستگی به جسم مادی، به تدریج تحت سیطره قوای حیوانی و شهوات طبیعی قرار می‌گیرد. هر چه این پیوند با مادیات و تعلقات دنیوی فزونی یابد، همانند زنجیری بر پر و بال آن مرغ لاهوتی می‌شود و در نتیجه، در زندگی دنیوی، رنج و عذاب را تجربه می‌کند.

۲-۱- دل‌کندن از جهان خاکی و توجه به اصل خود

روح انسان به دلیل علاقه به جسم مادی، تحت تأثیر قوای حیوانی و شهوات قرار می‌گیرد و روزبه‌روز به عالم مادی وابسته‌تر می‌شود. این وابستگی، مانع پرواز روح به سوی عالم بالا می‌گردد و در زندگی دنیوی احساس رنج و شکنجه ایجاد می‌کند.

دنیا فریبنده و بی‌وفاست و انسان‌های سطحی‌نگر را مسحور خود می‌سازد. اما انسان آگاه که به اصل و ریشه خود توجه دارد و می‌داند در این دنیا مسافری بیش نیست، دل به دنیای پست نمی‌بندد.

رو به خاک آریم کز وی رسته‌ایم
دل چرا در بی‌وفایان بسته‌ایم
آمدی اندر جهان ای ممتحن
هیچ می‌بینی طریق آمدن
گر ندانی تا نگوویی راه نیست
زین ره بی‌راهه ما را رفتنی‌ست
(مثنوی ۶/۴۴۷)

۲-۲- تهذیب و تزکیه نفس

شکیبایی در برابر دشواری‌های مسیر سیر و سلوک، که از ملزومات تهذیب نفس است، به معنای عادت دادن نفس به مشقت‌کشی در راه خداست (سجادی، ۱۳۷۰: ۴۳۷). به بیانی دیگر، سالک با به جان خریدن ریاضت‌های شرعی می‌کوشد تا نفس خویش را پالایش دهد و این خود، راهی برای عروج به ملکوت و تقرب به درگاه الهی است. مولانا بر این باور است که برای دستیابی به مقامات بلند معنوی، باید همانند شمعی در محراب جان، به فنا و ایثار برخاست.

تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها در مسیر سیر و سلوک عرفانی، از شرایط پاک‌سازی نفس است. انسان با عادت دادن نفس به مشقت‌ها در راه خدا، آن را تهذیب و برای صعود به عالم بالا و رسیدن به قرب الهی آماده می‌کند. مولانا معتقد است برای رسیدن به مقامات والای معنوی، انسان باید مانند شمع در برابر محراب (نماد فداکاری) قیام کند.

تا زمانی که انسان از تعلقات دنیوی «نمیرد»، نمی‌تواند به کمال برسد. همان‌طور که بدون پله‌های نردبان نمی‌توان به بام رسید. مولانا جلای دل و صیقل دادن آن را در گرو مهار نفس می‌داند. هرکس به اندازه‌ای که دل خود را صیقل داده و نورانی کرده باشد، می‌تواند حقایق و امور غیبی را مشاهده کند.

مومنی آخر درآ از صف رزم
 که تو را بر آسمان بود بزم
 بر امید راه بالا کن قیام
 هم‌چو شمعی پیش محراب ای غلام

۲-۳- هم‌نشینی با عارف صاحب‌دل

در تعریف عارف آمده است که وی کسی است که خداوند او را به مقام شهود ذات، اسماء و صفات خویش رسانیده باشد و این مرتبت، نه از مسیر دانش و معرفت نظری، بلکه از مجرای «حال» و مکاشفه برایش حاصل شده است. (سجادی، همان: ۵۶۵). ... از جمله راه‌های اساسی ترقی روحانی و صعود به عالم معنا، هم‌نشینی سالک با عارفی صاحب‌دل و تبعیت از پیر و مرشد آگاه است؛ زیرا مسیر سلوک، پریچ‌وخم و که با دشواری‌های فراوان است.

عارف کسی است که به مقام شهود ذات و اسماء و صفات الهی رسیده و این معرفت را از طریق کشش و مکاشفه درونی دریافت کرده است، نه تنها از راه دانش نظری. عارفان گنجینه‌هایی از علوم غریب و معانی عمیق دارند که با زبانی فرازمانی بیان می‌کنند. دل عارف، وجود مطلق (خدا) را می‌شناسد و جز به هستی حقیقی توجه ندارد.

یکی از راه‌های صعود به عالم بالا، هم‌نشینی سالک با عارف صاحب‌دل و پیروی از اوست، زیرا راه سلوک بسیار دشوار است. مولانا از جمله کسانی است که بر لزوم کمک گرفتن از پیر و مرشد در مسیر پرخطر معرفت تأکید دارد. او معتقد است این سفر بدون راهنما، پر از آفت و خطر است و هرکه بدون مرشد در این راه قدم بگذارد، گمراه خواهد شد. مولانا همراهی با پیر را راهی برای رام کردن نفس سرکش می‌داند و تأکید می‌کند که سالک نباید حتی برای یک لحظه دامان شیخ را رها کند.

۲-۴- قوس نزول و صعود

در تصوف اسلامی برای کمال، نیم‌دایره‌ای فرض شده است. این نیم‌دایره که از هستی مطلق شروع شده و تا نقطه انسان فرود می‌آید، قوس نزول می‌گویند. این نزول مادی است. انسان در این مسیر در نهایت صورت انسانی به خود گرفته است (۲۷۲). و نقطه آغاز

«قوس صعود است و نقطه‌ای که باید بدان برسد هستی مطلق است. لطیفه روحانی تمایل دارد به اصل نورانی خود صعود نماید این سفر استکمالی است و لطیفه روحانی با قوس صعود به جایگاه اصلی خود برمی‌گردد که «أنا لله و أنا الیه راجعون (بقره/ ۱۵۶). مولانا مسیری را که انسان در قوس نزول و صعود باید طی کند در داستان نخودها به طرز زیبایی بیان می‌کند:

لقمه گشتی اندر احیا آمدی	گر جدا از باغ آب و گل شدی
شیر بودی شیر شو در بیشه‌ها	شو غذا و قوت در اندیشه‌ها
در صفاتش باز رو چالاک و چست	از صفاتش رسته والله نخست
پس شدی اوصاف و گردون بر شدی	ز ابر و خورشید و ز گردون آمدی
می‌روی اندر صفات مستطاب	آمدی در صورت باران و تاب
نفس و فعل و قول و فکرت‌ها شدی	جزو شید و ابر و انجم‌ها بدی
راست آمد اقتلونی یا ثقات	هستی حیوان شد از مرگ نبات
راست آمد ان فی قتلی حیات	چون چنین بردی ست ما را بعد مات
تا بدین معراج شد سوی فلک	فعل و قول و صدق شد قوت ملک
از جمادی بر شد و شد جانور	آن چنان کآن طعمه شد قوت بشر

(۳/۴۱۸۰ به بعد)

مولانا می‌گوید اگر از باغ و آب و گل جدا شده‌ای، به صورت لقمه‌ای درآمده‌ای و به عالم حیات پا گذاشتی، اکنون غذا باش و به اندیشه بدل شو. اگر پیش از این شیره گیاهان بودی اکنون شیر بیشه‌ها باش. قسم به خدا که تو در روز ازل از صفات حق جدا شده بودی، حالا بار دیگر با همان چستی و چالاک‌ی به عالم صفات برگرد. تو از ابرها و خورشید و آسمان آمدی، به صفات بدل شدی و به آسمان‌ها رفتی. به صورت باران و نور فرود آمدی و حالا با صفات خوب به عالم صفات می‌روی. تو جزو خورشید و ابر و ستارگان بودی، اکنون به نفس و عمل و گفتار تبدیل شده‌ای. هستی انسان در اثر مرگ

نبات به وجود می‌آید و در این راستا عبارت «اقتلونی یا ثقتی (حلاج، به نقل از Louis Massignon، ۳۴۳۳، به نقل از گولپینارلی، ۲۹۷) مصداق پیدا می‌کند. بعد از مرگ اگر چنین سودی برای ما حاصل شود در آن صورت است که: «ان فی قتلی حیاتی (همان) مفهوم پیدا می‌کند. کار و گفتار درست و صدق برای فرشتگان است و فرشتگان با این نردبان به معراج در آسمان‌ها رفتند. غذا هم قسمت انسان شد و از جمادی به حیوانی رسید.

مولوی در جای دیگر می‌گوید: همه جزءها به سوی کل در حرکت اند. هر چیز از هر جا که آمده به همان جا می‌رود؛ یعنی اینکه به اصل خود باز می‌گردد. نکته دیگری که در ابیات زیر مطرح می‌نماید این است که خود این اصل‌ها هم در پی فرع‌ها هستند و آن‌ها را با جاذبه عشق به سوی خود می‌کشند. مادر خواهان فرزند است و خداوند نیز جان‌های ما را به طرف خود می‌خواند.

پارسی گوویم یعنی این کشش زآن طرف‌آید که آمد آن چشمش
(۱/۸۸۷)

مولوی در دفتر اول، در انتهای داستان طوطی و بازرگان چنین اندرز می‌گوید که اگر می‌خواهی با دم حیات بخش عیسی زندگی و حیات جاوید بیابی باید چون طوطی، پا بر صدای خوش و دل‌فریبی و طنازی خود گذاری و از خود بمیری و خاک شوی سپس مانند عیسی که با دم خود مردگان را زنده می‌کرد تو هم از نفس رحمانی و زندگی واقعی برخوردار خواهی شد.

از کجا جوویم هست؟ از ترک هست از کجا جوویم سبب؟ از ترک دست
(۸۲۴/۶)

هستی حقیقی و رسیدن به مبدأ اعلی در ترک وجود خودی است و میوه حقیقت را با دست خودپرستی و خودبینی نمی‌توان چید. همه چیز در برابر او که برایش حدی وجود ندارد، محدود و گویی هیچ و نیست است و بر طبق کلام قرآن «کلّ شیئی هالک الا وجهه (سوره قصص، آیه ۸۸) همه چیز جز ذات پاک الهی، هالک الذات و نابود است.

۲-۵- مسیر

در افکار مولانا زندگی سفری است که طی آن کاروان جان‌ها از منزلی به منزل دیگر حرکت می‌کند. در این «مسیر باید که از شیب‌های تند بالا رود و از دره‌های تند بگذرد و باید که بر خطر ترس فائق آید تا به کعبه معشوق رسد.

از آن جا که هر سفر را آغازی است و میانی و پایانی. مولانا در مقدمه دفتر پنجم (زمانی، دفتر پنجم، ۱۴۱۳) شریعت و طریقت و حقیقت را به‌مثابه آغاز و مسیر و پایان این سفر می‌داند. به نظر مولانا سلوک عارفانه با شریعت آغاز می‌شود. شریعت همچون شمعی است که راه می‌نماید. بی‌آنکه شمعی بدست آری، راه رفته نشود و کاری کرده نگردد. چون در راه آمدی، آن رفتن تو طریقت است و چون به مقصود رسیدی، آن حقیقت است.

مولوی در مثالی می‌گوید: شریعت همچون علم طب آموختن است. طریقت پرهیز کردن به موجب علم طب و دارو خوردن. و حقیقت صحت یافتن ابدی. شریعت علم است، طریقت عمل است و حقیقت رسیدن به پروردگار. (همان)

از دیدگاه مولوی، عروج به کمال که اتصال با مبدأ هستی است از مقام تبتل که قطع پیوند با دنیا است شروع می‌شود. قطع پیوند با کلیه چیزهایی که انسان را به تعلقات خودی محدود می‌کند. اما ترک دنیا هم مستلزم رهبانیت و التزام تجرد نیست. سلوک از دیدگاه مولانا خود را باختن نیست، بلکه به خود آمدن و خود را یافتن است. روزی از وی پرسیدند که: «لامکان چه جاست و کجاست؟ مولانا فرمود که: لا مکان جان و دل مردان است. (مناقب العارفین، ج ۱، ۴۵۱، به نقل از گولپنیارلی، ۲۸۶) اما مقدمه حرکت در مسیر تعالی معرفت است و توبه کردن از ندانم کاری‌ها و غفلت‌های گذشته، لازمه ورود به جاده تهذیب نفس است.

توبه‌ای کردم حقیقت با خدا
نشکنم تا جان شود از تن جدا
(۵/۲۳۲۴)

در اثر توبه انسان برای یک زندگی پاک و با تقوی آمادگی پیدا می‌کند.

هر که ترسید از حق و تقوا گزید ترسد از وی جن و انس و هرکه دید
(۱/۱۴۲۵)

گر ز نام و حرف خواهی بگذری پاک کن خود را زخود، هین یکسری
(۱/۳۴۵۸)

و سینه خود را هم چون آینه صیقل نماید. که در آن صورت است که نور خدا در آینه
دل منعکس می‌شود.

خانه را من روفتم از نیک و بد خانه‌ام پر گشت از نور احد
(۵/۲۸۰۴)

در مسیری که سالک به تهذیب نفس و تزکیه خود می‌پردازد بایستی کمالات و
خصوصیاتی را کسب کند تا به سر منزل مقصود رسد که از آن جمله است توکل، صبر،
شکر، خوف و رجا، شادی و غم (قبض و بسط)، که سعی می‌کنیم به هر یک از آنها به
اختصار به پردازیم. یکی از خصوصیات اصلی عارف به نظر مولوی توکل به خداوند است.
البته او به این که به بهانه توکل عاطل و باطل بنشینند اعتقاد ندارد. بلکه توکل او به خداوند
فعال و بدین معنی است که سالک اراده خداوند را قبلاً بپذیرد و مطابق اراده او عمل کند
گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند
(۹۱۳/۱)

یکی از اعراب بادیه نشین شتر خود را در بیابان رها کرد و گفت: به خدا توکل می‌کنم
پیامبر^(ص) بدو فرمود: شترت را ببند و توکل کن.

دیگر از صفات اساسی و بنیادی عارف صبر است. مولوی در آخرین ابیات دفتر ششم
می‌گوید:

صبر را سلم کنم سوی درج تا برآیم، صبرمفتاح الفرج
(۶/۴۹۱۳)

صبر را نردبان می‌کنم تا بالاخره بر بام مقصود برآیم زیرا که صبر کلید گشایش است.
صبر پل صراطی است که به بهشت راه می‌برد.

امری که به صبر وابسته است شکر است. هنگامی که خداوند بنده‌اش را دوست داشته باشد اول او را مبتلا می‌کند، اگر بنده بر آن ابتلای شکیبایی و صبر پیشه سازد او را اختیار می‌کند و اگر شکر آن به جای آورد او را بر می‌گزیند. در اثر صبر قهر به لطف تبدیل می‌شود.»

رنگ رو از حال دل دارد نشان
رنگ روی سرخ دارد بانک شکر
رحمت کن مهر من در دل نشان
بانک روی زرد دارد صبر و نکر
(۱/۱۲۷۱ به بعد)

هم‌چنان آمده است:

شکر نعمت خوشتر از نعمت بود
شکر جان نعمت و نعمت چو پوست
شکر باره کی سوی نعمت رود
نعمت آرد غفلت و شکر انتباه
ز آنکه شکر آرد تو را تا کوی دوست
نعمت شکر کند پر چشم و میر
صید نعمت کن به دام شکر شاه
نعمت شکر کند پر چشم و میر
تا کنی صد نعمت ایثار فقیر
سیرنوشی از طعام و نقل حق
تا رود از تو شکم خواری و دق

شکر نعمت از خود نعمت شیرین‌تر است. کسی که به شکر علاقه‌مند است در اثر کمال روحی به نعمت توجه نمی‌کند. نعمت مانند پوست است و شکر مانند مغز و روح نعمت زیرا شکر تو را به بارگاه حق می‌رساند. رفاه و نعمت باعث غفلت و شکر باعث بیداری می‌شود. با دام شکر شاه حقیقت نعمت‌ها را صید کن. نعمت شکر تو را قانع و بزرگ می‌کند که صدها نعمت به تهی‌دستان ببخشی. آن‌قدر از رزق خداوند نصیب تو می‌شود که دیگر عرض حاجت به دیگران در تو از میان می‌رود. یکی دیگر از خصوصیات که به آن سفارش شده وفاداری است.

پس وفاگر را چه بخشم تو بدان
گنجها و ملک‌های جاودان
(۱/۳۸۴۳)

که به شخص با وفا گنج‌های گرانبها و فراوانی عطا می‌شود.

مولانا ارزش لحظه‌ها را می‌داند و زندگی در گذشته و آینده را موهوم و شرط حرکت و زندگی را در لحظه بودن می‌داند.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق (۱/۱۳۳)

از دیگر محاسن سالک تواضع و فروتنی است. مولانا تواضع و بندگی را شرط اعتبار در حضور حضرت حق می‌داند

جز خضوع و بندگی و اضطرار اندر این حضرت ندارد اعتبار (۳/۱۳۲۳)

به مصداق عبارت «الفقر فخری» مولانا عزت و افتخار را در فقر می‌بیند. فقری که نه به معنی نداشتن مال و منال ظاهری بلکه به معنای منتهای بی‌نیازی است.

دو خصوصیت دیگر در عرفان مفاهیم به هم پیوسته خوف و رجا است مولوی می‌داند که وقتی احساس امنیت بر انسان غالب بشود خداوند از در مکر خود وارد می‌شود و او را به لرزه می‌اندازد و هنگامی که از خوف خداوند می‌لرزد لطف خدا غالب می‌شود و به او احساس امیدواری و امنیت می‌دهد؛ اما خوف و رجا فقط مقدماتی را برای غرق شدن در اقیانوس احدیت فراهم می‌آورند که در آنجا نه خوف و نه رجا، نه صبر و نه شکر هیچ کدام وجود ندارد.

حق همی خواهد که هر سیر او اسیر با رجا و خوف باشد و حزین (۱/۳۶۱۵)

یا:

آن بهاران لطف شحنه کبریاست و آن حزان تخفیف و تهدید خداست
تا میان قهر و لطف آن خفیه‌ها ظاهر آید ز آتش خوف و رجا (۲/۲۹۵۸)

از دیگر مفاهیم، شادی و غم، یا بسط و قبض است که به عنوان وجوه مختلف عشق از آن‌ها یاد شده است. قبض به معنی افسردگی و انقباض روحانی و بسط به معنی غالب شدن شادی است. به نظر مولوی هر دوی این حالت‌ها همانند نفس کشیدن ضروری است. تا اندوه نباشد شادی نیست و بالعکس.

چون که قبضی آیدت ای راهرو آن صلاح توست آتش دل مشو
زان که در خرجی در آن بسط و گشاد خرج را دخلی بیاید ز اعتداد
گر هماره فصل تابستان بدی سوزش خورشید در بستان شدی
خطاب به سالک است که اگر از سوی خداوند برای تو قبضی آمد آن قبض مسلماً به صلاح توست و نباید از آن دل سوخته و ناراحت شوی (چون بعد از این قبض بسط خواهد آمد تا تعادل برقرار شود). تو در حال بسط و گشادگی از سرمایه‌های روانی خود بیش از اندازه خرج می‌کنی و باید آگاه باشی که هر خرجی باید دخلی هم داشته باشد. کریم زمانی (دفتر سوم، ۹۵۸) در شرح این بیت می‌نویسد که: «پشتوانه خرج، دخل است.»
سالک در حال بسط برون‌گرا می‌شود و قهراً برون‌گرایی مطلق سبب اتلاف سرمایه‌های روحی شخص می‌شود و او را از عمق بیرون می‌کشد و در سطح نگه می‌دارد پس برای جبران آن و یافتن اعتدال روانی باید مدتی نیز به درون رود و داده‌های خود را بازیابد.
اما کسب کمالاتی از قبیل توکل، صبر و غیره بدون دفع مناهی از قبیل کبر و غرور و شهوت میسر نیست.

باد، در مردم هوا و آرزوست چون هوا بگذاشتی پیغام هوست
(۱/۱۱۰)

یا:

چون ز خود رستی همه برهان شدی ون که گفتی: بنده‌ام، سلطان شدی
(۲ / ۱۳۲۰)

و شجاعت و بزرگی را در شکستن بت خود می‌داند.

سهل شیری دان که صفاها بشکند شیر آنست آن که خود را بشکند
(۱/۱۳۸۹)

و تکبر را به منزله زهری می‌داند که قاتل انسان است.

این تکبر زهر قاتل دان که هست از می پرزهر شد او گیج و مست
(۴/۲۷۴۷)

و برعکس کسی که پا بر سر غرور و خودخواهی خود گذاشته است را نجات یافته و
برخوردار از مامن «دارالسرور» می‌داند.

گفت: رو، من یافتم دارالسرور وارهیدم از چه؟ از دارالغرور
(۴/۳۱۸۷)

دیگر از مناهی که ترک آن لازم است شهوت است.

ترک شهوت‌ها و لذتها سخاست هر که در شهوت فروشد برنخاست
(۲/۱۲۷۲)

۲-۶- طی مراحل سلوک

در مثنوی و رباب‌نامه، هفت مرحله برای سلوک و بازگشت به جایگاه روحانی متصور شده است. اگرچه ترتیب دقیق «هفت شهر عشق» به شیوه عطار در این آثار مشاهده نمی‌شود، اما سیر تکاملی سالک، گام‌به‌گام و نظام‌مند ترسیم گردیده است. این ترسیم، هم چارچوبی برای شکوفایی استعدادهای سالک مشتاق در مسیر وصول به «حیات طیبه» فراهم می‌آورد و هم راهنمایی روشن برای این مسیر پراسرار است.

طی این مسیر برای بعضی مانند عطار در هفت وادی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر یا فنا (عطار، ۱۳۸۳) انجام می‌پذیرد و برای بعضی دیگر مانند خواجه عبدالله انصاری در صد باب که شرح آن در منازل‌السائرين و صد میدان آمده است. (انصاری ۱۳۷۸) طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا.

۲-۷- خلوت نشینی (عزلت)

برخی از پژوهندگان، «خلوت» و «عزلت» را مترادف پنداشته‌اند و برخی دیگر میان آن‌ها تمایز نهاده‌اند؛ بدین صورت که «خلوت» به کناره‌گیری از اغیار، و «عزلت» به جدایی از خویشان و مشاهده معشوق حقیقی تعبیر شده است (زمانی، ۱۳۸۳: ۶۳۸). خلوت‌نشینی، از جمله راه‌های مؤثر عروج و بازگشت در منظومه فکری مولاناست که از رهگذر انس با پروردگار و پالایش درون از آرایش‌ها و در فضایی به دور از هرگونه ریا تحقق می‌یابد.

۲-۸- کتمان اسرار حق از غیر

مولانا و سلطان ولد بر این باورند که اسرار الهی باید از ناهلان پنهان نگاه داشته شود؛ چرا که افشای این اسرار، نه تنها باعث محرومیت از مکاشفات بعدی می‌شود، بلکه فهم نادرست مخاطبان ناآشنا و در نتیجه، رسوایی و توقف در مسیر سلوک را در پی خواهد داشت.

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
دانه‌ها چون در زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود

در این مقاله، ابعاد مختلف نی‌نامه در قالب موضوعاتی کلیدی از قبیل انسان کامل، بازگشت، مبدأ، مسیر، مقصد، قوس نزول و صعود، فنا و بقا، مقام کبریا، عشق و وحدت وجود، که ما را با مبانی اصلی جهان بینی مولوی آشنا می‌نماید، در گستره مثنوی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲-۹- انسان کامل

انسان کامل از جهت کمال با خداوند امکان وحدت می‌یابد و از جهت داشتن صفات انسانی یا الهی، در حد کمال، مقدمات وحدت وجود و درک ملکوت که محل تجلی صفات عالیه است را پیدا می‌کند. او از پلیدی‌ها مبرا است و او است که به سبب خداگونگی می‌تواند خلیفه خداوند در زمین باشد. محمل رجعت و عامل «بازگشت»، انسان کامل است که مولوی او را به نی تشبیه کرده است.

به عقیده مولوی چون نفس فنا شد بقا می‌یابد. لیکن نه به صورت فرد بلکه در قالب نفس کلی یا انسان کامل که «هست بر خاکش نشان پای او (خدا)».

در نگاه میر جلال‌الدین کزازی، «نی نماد انسانی است که به خود آگاهی درونی رسیده است، خفتگی را فرو نهاده است، به بیداری دست یافته است. بانک نای، آتش در هر شنونده خنیاشناس بیداردل جان‌آگاه در می‌زند. همه مثنوی از آغاز تا انجام بانک این نای است، ناله هوشیاری و خود آگاهی است. شباهت نی با انسان کامل از آن جهت است که نی از آن جهت که درونش خالی است عیناً نغماتی را منعکس می‌کند که نایی در آن دمیده است. همین طور درون انسانی که از ما سوی‌الله خالی شده باشد از نغمات الهی و نفخات رحمانی پر گشته چنین انسانی که از اولیاء الله است وجه او را منعکس می‌نماید. پس تمام کمالات و آثار و اسرار و حالاتی که به این افراد نسبت داده می‌شود در حقیقت از خداوند است. از عبارات فوق می‌توان نتیجه گرفت که انسان کامل کسی است که کلیه صفات الهی در او متجلی گشته یا به فعلیت رسیده باشد و چنین کسی واصل بالله است و به وصل کامل رسیده و کسی که در وصل کامل است بازگشت به اصل در او فعلیت یافته و به نیستان وجود ملحق گردیده است.

۲-۱۰- بازگشت و وحدت وجود

بازگشت به مبدأ بر دو گونه است: «بازگشت اختیاری» که از مسیر تهذیب نفس و پیمودن مراحل سلوک، و پیش از مرگ طبیعی حاصل می‌شود و سالک در آن به شهود حقیقت نائل می‌آید؛ و «بازگشت اجباری» که با مرگ و فناپذیری کالبد مادی محقق می‌گردد (زمانی، ۱۳۸۱: ۵۴). مولوی به مصداق آیه «...أنا الیه راجعون» (سوره البقره، آیه ۱۵۶) حیات را سفر بازگشتی به سوی خدا می‌داند که یک سیر تکاملی را طی می‌نماید. جماد به نبات تکامل می‌یابد، نبات به حیوان، حیوان به انسان و انسان به فوق انسانی که در نهایت به نقطه عزیمت باز می‌گردد.

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان بر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم؟
حمله‌ای دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملائک پرو سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک آلا وجهه
به تعبیر مولوی تکامل از ماده آغاز شده است ولی ماده آن نیست که می‌نماید. مولوی
ماده را مستقل از ذهن نمی‌داند و می‌گوید جسم من محصول روح من است نه روح من
محصول جسم من: وحدت وجود
مثنوی ما دکان وحدت است هر چه جز واحد بینی آن بت است
(۶/۱۵۲۸)

در اوقاتی که مولانا در نور «الله غرق می‌شد یا از عشق او مشتعل بود، همه چیز را در
اطراف خود تسبیح گوی و سمع و بصر می‌یافت.

«با شما نامحرمان ما ناخوشیم»

نشان عشقی که مولانا از آن سخن می‌گفت را وی در ظاهر و باطن بی‌زبانان جاندار
هم احساس می‌کرد. به نظر مولانا در لحظاتی که روح حیوانی نیز از زمان و مکان فاصله
می‌گیرد این عشق ناپیدا می‌تواند دانسته یا ندانسته آن‌ها را به شور و شوق آورد و او این
احوال را از سکون و حرکات وجدآمیز آن‌ها از نگاه و سکوت آن‌ها استنباط می‌کرد. در
واقع او به نوع خاصی با همه چیز از طریق عشق وحدت می‌یافت.

باری، مولوی این‌ها را می‌گوید، اما هر گز نمی‌گوید «ما خداییم یا «همه چیز خداست و
«خدا عین اشیاء است و «عالم همه حق است و امثال این کلمات را هرچند محمل عرفانی
داشته باشد هیچ کجا بر زبان نمی‌آورد (همائی، ۱۳۷۶، جلد اول، ۲۳۵). مولوی بین "انا الله"
فرعون که ناشی از انکار خداست و "انالحق" منصور که از جهت فنا و استغراق در خدا
بود فرق می‌گذارد.

به نظر وی اختلاف در ادیان از دوگانگی‌ها و از چندگانگی‌ها زاییده شده است نه

حقیقت دین

مولانا می‌گوید در خانه گور هندی و رومی و حبشی و قفچاق یک‌رنگ‌اند. و او این‌ها را می‌گوید تا در لفاف داستان‌ها به ما بگوید که این همه رنگ و نگار، حجاب‌هایی بیش نیستند که بین ما و حقیقت که یک چیز بیش نیست فاصله می‌اندازند. رنگ باقی و ابدی «صبغه‌الله» است و بس و جز رنگ خدا همه رنگ‌ها عاریتی است. در نتیجه، اگر وحدت وجودی که مولانا به آن مقصد است تحقق یابد به جای این که انسان را به نیستی به معنی گوشه‌نشینی و عزلت و غرق شدن در خیالات باطل بکشاند و خیر را هدف قرار می‌دهد.

۳- نتیجه‌گیری

بازگشت به اصل، در منظومه عرفانی، نه یک بازگشت جغرافیایی، بلکه یک سیر هستی‌شناختی و روحانی است که هدف غایی آن، رهایی از حجاب‌های خودبیگانگی و وصول به مقام «وحدت و جود» است. همان‌طور که در این پژوهش تبیین شد، این سفر بنیادین، با درک عمیق هجران و احساس فقر ذاتی آغاز می‌شود و مسیری است که خداوند از طریق فطرت، آن را در نهاد انسان ودیعه نهاده تا به آیه شریفه «إِلَى اللَّهِ تُصِيرُ الْأُمُورُ» جامه عمل پوشاند.

تحلیل دیدگاه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نشان داد که این قوس صعود، با ظرافتی یگانه، عمدتاً بر دو محور «تبتل» و «فنا» استوار است. تبتل، آن انقطاع کامل از غیر حق و قطع پیوند با تعلقات خودی است که دکتر زرین‌کوب نیز بر آن تأکید کرده است؛ این آغاز رهایی‌بخشی است که در نی‌نامه مثنوی با ناله فراق، تجلی یافته است. اما اوج این سفر در فنا رخ می‌دهد؛ فنایی که نه زوال، بلکه گام نهادن در آستانه بقا پس از فنا و وصال نهایی به معشوق مطلق است. آنچه مسیر سلوک مولانا را از سایر مسیرها متمایز می‌سازد، کاربردی ساختن این مقامات از طریق زبان داستان و حکایت در مثنوی معنوی است. مولانا با هنرمندی بی‌بدیل، مقامات میانی هم‌چون توکل، صبر، شکر، و حالت‌های قبض و بسط (خوف و رجا) را نه صرفاً مفاهیم نظری، بلکه ابزارهای عملی و پله‌هایی لازم برای تهذیب نفس سالک معرفی می‌کند. این مقامات، شبیه به زبان باطنی هستند که سالک

باید بیاموزد تا بتواند قدم در جاده پرپیچ و خم صعود بگذارد. در نهایت، چگونگی «واصل شدن» نزد مولانا، تنها با «شکستن» خویشتن دنیوی و پذیرش «عشق» به عنوان نیروی محرکه اصلی میسر است. بازگشت به اصل، اوج گرفتن در دوستی و بندگی است که در سایه عمل به آداب سلوک و با هدایت آن مرشد اعظم، یعنی کلام مولانا در مثنوی، برای انسان جستجوگر معاصر نیز نه تنها یک ایده فلسفی، بلکه راهکاری عملی برای بازیابی اصالت و معنای زندگی در مواجهه با معضلات خودبیگانگی است.

کتابنامه

- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۷۸. صد میدان. به اهتمام دکتر قاسم انصاری. چاپ پنجم. تهران: کتابخانه طهوری.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۵. پله پله تا ملاقات خدا. چاپ دهم، تهران: انتشارات علمی.
- شیمل، آنه ماری، ۱۳۶۷. شکوه شمس. ترجمه حسن لاهوتی. انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۶۲. اسرارنامه پندنامه غزلیات عرفانی عطار نیشابوری. تهران: چاپ ممتاز.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۵۴. زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی زوار.
- -----، ۱۳۷۰. خلاصه مثنوی. چاپ دوم. تهران: انتشارات آذر.
- گولپینارلی، عبدالباقی، ۱۳۷۵. مولانا جلال الدین، زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آن‌ها. ترجمه و توضیحات دکتر توفیق سبحانی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مولوی، جلال الدین، ۱۳۵۷. کلیات مثنوی معنوی. مقدمه و شرح استاد بدیع الزمان فروزانفر. سازمان انتشارات جاویدان.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد بن الحسنین البلخی ثم الرومی، ۱۳۶۳. مثنوی معنوی به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون. به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹. آشنایی با علوم اسلامی. ج ۲. چاپ هفتم. تهران: صدرا.
- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۷۷. کتاب الانسان الكامل. تهران: کتابخانه طهوری.
- همائی، جلال الدین، ۱۳۷۶. مولوی‌نامه. چاپ نهم. موسسه نشر هما.

References

- Ansari, Khwaja Abdullah. (1999 [1378 SH]). Sad maydan. Edited by Qasem Ansari. Tehran: Ketabkhaneh Tahoori.
- Attar Neishabouri, Farid al-Din. (1983 [1362 SH]). Asrarnaméh, pandnameh, ghazaliyat-e erfani-ye Attar Neishabouri. Tehran: Chap-e Momtaz.
- Forouzanfar, Badi‘ al-Zaman. (1975 [1354 SH]). Zendegani-ye Molana Jalal al-Din Mohammad mashhoor be Molavi. Tehran: Zavvar Bookstore.
- Forouzanfar, Badi‘ al-Zaman. (1991 [1370 SH]). Kholaseh-ye Masnavi. Tehran: Entesharat-e Azar.
- Golpinarli, Abd al-Baqi. (1996 [1375 SH]). Molana Jalal al-Din: zendegani, falsafeh, asar va gozide‘i az anha. Translated & annotated by Tofigh Sobhani. Tehran: Pazhooheshgah-e Oloum Ensani va Motale‘at-e Farhangi.
- Hemai, Jalal al-Din. (1997 [1376 SH]). Molavi-nameh. Tehran: Mo‘asseseh-ye Nashr-e Homa.
- Molavi, Jalal al-Din Mohammad ibn Mohammad ibn al-Hossein al-Balkhi al-Rumi. (1984 [1363 SH]). Masnavi-ye ma‘navi. Edited by Reynold A. Nicholson; supervised by Nasrollah Pourjavadi. Tehran: Amir Kabir Publications.
- Molavi, Jalal al-Din. (1978 [1357 SH]). Kolliyat-e Masnavi-ye ma‘navi. With introduction and commentary by Badi‘ al-Zaman Forouzanfar. Tehran: Javidan Publications.
- Motahhari, Morteza. (1990 [1369 SH]). Ashna‘i ba ‘oloum-e eslami (Vol. 2, 7th ed.). Tehran: Sadra Publications.
- Nasafi, Aziz al-Din. (1998 [1377 SH]). Ketab al-insan al-kamel. Tehran: Ketabkhaneh Tahoori.
- Schimmel, Annemarie. (1988 [1367 SH]). Shokouh-e Shams. Translated by Hassan Lahouti. Tehran: Entesharat-e Elmi va Farhangi.
- Zarrinkoob, Abd al-Hossein. (1996 [1375 SH]). Pelleh pelleh ta molaghat-e Khoda. Tehran: Entesharat-e Elmi.